

پی‌گیری مفهوم کتاب از قرآن تا شاعران

مهجوری آن یار مهربان

نوشته‌ی فریاد ناصری

□

نوشته هیچ‌گاه نوشته‌ی بشر نیست
پس نوشته‌ی خدا هم نیست
در نهایت نوشته‌ی آن دیگری‌ست، نوشته‌ی خودِ مردن.

"موریس بلانشو"

کتاب را نوشتن‌ست که کتاب می‌کند، اما نوشتن آیا برای کتاب شدن رخ می‌دهد، نوشتن پیش از آن‌که همگانی شود آنقدر خاص بود که کتاب معجزتی باشد. در طول تاریخ اگر پس‌پس برویم مطمئناً به امور فراموش شده‌ای می‌رسیم که از فرط تکرار برای‌مان عادی شده‌اند. پیش از آن‌که به امور مهجور مانده بپردازیم بگذارید کتاب را کمی از دریچه‌ی گزاره‌های امروزی نگاه کنیم در پیش پا افتاده‌ترین نوشته‌های امروز در باب کتاب، مطلع‌هایی این چنینی را می‌شود دید که کتاب نشانه‌ی فرهنگ و تمدن‌ست. کتاب مخزن علم و دانش و نماد آن است و حتماً کتاب "یار مهربان" است. اما واقعاً یعنی کتاب اینقدر خوب‌ست؟ اگر اینقدر خوب‌ست چرا ما ایرانی‌ها اینقدر کم کتاب می‌خوانیم؟!

ببیانید کمی از این نگاه ستایشی به کتاب فاصله بگیریم و از خودمان بپرسیم واقعاً کتاب‌ها برای چه بوجود آمده‌اند اولین کتاب‌ها کدام‌اند؟ در وجود کتاب تعقل کنیم، کتابی که خود نشانه‌ی تعقل شده است یا خود را در مقام نشان آن جا زده است؟

وقتی که اولین سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌ها نوشته می‌شد، در پشت دستی که نقش حروف را حک می‌کرد چه حس و فکری وجود داشت؟ کتاب از کجا نشان و تندیس علم و حکمت شد؟ در میان تمام کتاب‌های باستانی، کتاب‌های آسمانی نقشی چنان عظیم دارند که می‌شود گفت تاریخ را این کتاب‌ها آغاز کرده‌اند و پیش برده‌اند. اما آنقدر جلوی چشم بوده‌اند که دیده نشده‌اند.

قرآن مهجوراً (قرآن کریم، سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰)

قرآن یک کتاب‌ست. هجران یک کتاب آیا جز بستگی‌ست. سر این زخم را که باز کنیم می‌شود این، سرنوشت ملتی که کتاب را بسته نگه می‌دارند جز فرو بستگی نیست. دور نیافتیم و برگردیم به قرآن، در یک تورق سریع در قرآن، پی‌گیر واژه‌ی کتاب باشیم تا ببینیم کتاب از کتاب چه می‌گوید:

و یاد کن هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم... (آل عمران، آیه‌ی ۸۱)

و از میان مردم کسی‌ست که درباره‌ی خدا بدون هیچ دانش و بی‌هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازد (الحج، آیه‌ی ۱۸)

قرآن کریم در بیشتر آیات، کتاب و حکمت و دانش و اذله‌ی روشن را باهم و در کنار هم می‌گذارد و از طرفی دیگر قرآن خود و کتاب‌های پیش از خود را راهنمای سعادت و رستگاری عالمیان می‌داند.

قرآن کریم و دیگر کتاب‌های آسمانی در جایگاه کتاب بزرگترین فصل مشترک انسان و خدا هستند و این فصل مشترک نشان دهنده‌ی جایگاه والای انسان‌ست که در کتاب نوشتن با خالق خویش نسبت دارد. این نسبت نویسنده‌ی یا صاحب کتابی‌ست که بلانشو می‌نویسد "کتاب ذاتاً تئولوژیک‌ست. به همین دلیل‌ست که نخستین نمود تئولوژی (و همچنین تنها نمودی که همچنان پابرجاست) جز به شکل کتاب به شکل دیگری نمی‌-

تواند در آید. به تعبیری خداوند تنها در صورتی خدا می‌ماند (خدایی می‌شود) که از طریق کتاب سخن بگوید" (بلانشو، سرگشتگی نشانه‌ها، ص ۱۶۶)

کتاب چیزی جز نوشته و نوشتار نیست. قرآن نیز خود را در آیهی دوم سورهی طور کتابی نوشته شده معرفی می‌کند با این‌همه جابجا تأکید دارد که این کتاب از طرف خداوند نازل شده است و نوشته‌ی خود پیامبر نیست.

و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست خود نمی‌نوشتی، وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند. (عنکبوت، آیهی ۴۸)

مضمون این آیه به لحاظ معنایی ریشه در این امر دارد که کتاب‌هایی که انسان‌ها نوشته‌اند ریشه در تعلیم و تربیت و آموزش و مطالعه دارد، یعنی کتاب خواندن برای کتاب نوشتن، اما چون پیامبر سواد ندارد این شبهه رفع می‌شود که قرآن کتاب و سخن خداوند است. تئولوژی در نقل قولی که از بلانشو داشتیم به نوعی به معنای خدا کلام محوری‌ست اگر بخواهیم وارد فضای معنایی این اصطلاح شویم ناگزیر باید به کتاب‌ها رجوع کنیم کتاب‌هایی که در آنها از سر نوشت کلام و کلمه سخن به میان آمده است.

[و خدا] انسان را آفرید و به او بیان آموخت. (رحمان، آیات ۳ و ۴)

این آغاز گاه به اشتراک گذاشتن کتاب با انسان از طرف خداست، چرا که سخن گفتن که قدرت و صفت خداوند است توسط او به انسان اعطا می‌شود. این سیر سخن‌آموزی را در قصه‌ی هبوط بهتر می‌توان پی گرفت:

و خدا همه‌ی نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: "اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر دهید." (بقره، آیهی ۳۱)

گفتند: "منزه‌ی تو! ما را جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم." (بقره، آیهی ۳۲)

فرمود: "ای آدم، ایشان را از اسامی آن‌ها خبر ده." و چون آدم ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: "آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و آنچه را آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟" (بقره، آیهی ۳۳)

بعد از این آیات سه آیه روایت فرمان سجده و نافرمانی شیطان و زینهار آدم و حوا از درختی در بهشت و لغزش آن‌هاست به وسوسه‌ی شیطان، وقتی که آدم و حوا فرمان خدا را اطاعت نمی‌کنند و فریب شیطان را می‌خورند از بهشت رانده می‌شوند:

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود، و خدا بر او ببخشود، آری، اوست که توبه پذیر است. (بقره، آیهی ۳۷)

این بیان و نام‌ها و کلماتی که خدا به انسان می‌آموزد، پشتوانه‌ی حرفی‌ست که بلانشو می‌گوید "کتاب ذاتاً تئولوژیک است"

با دقت در سطرهای بالا در می‌یابیم که این کتاب‌های آسمانی هستند که کتاب را در نقش تربیتی و آموزشی به‌کار می‌برند و آن را وسیله‌ی انتقال آموزه‌ها می‌کنند و دقیقاً از همین‌جا لبه و رویه‌ی دوم کتاب‌ها آشکار می‌شود لبه‌ی برنده و رویه‌ی مشکوکی که در اختیار انسان‌ها نیز قرار داده می‌شود و کتاب نوشتن را امری مشکوک می‌کند، یعنی انسان نیز با در اختیار داشتن این ابزار تعلیم شروع می‌کند به نوشتن دریافت‌های خود برای آموزش و هدایت دیگران، نویسندگان و فیلسوفان زیادی در این موضوع و مورد نظرورزی کرده‌اند. در بی‌طرفانه‌ترین حالت کتاب‌ها وقتی نه کتاب اخلاق بوده‌اند و نه قانون، در پی آموزش و در میان گذاشتن علم و دانش بوده‌اند، علم و دانشی قابل انتقال و فروکاستن به مفاهیم پایه‌ای اما همین علوم و دانش پایه‌ای نیز خود در روابط و نسبت‌هایشان زیر سؤال می‌شوند میشل فوکو بر این است که "در هر فرهنگی، در هر زمانه‌ی معین، همیشه یک اپیستمه یا بنیان معرفتی وجود دارد که شرایط امکان هر گونه دانشی را تعیین می‌کند" (پرهام، مقدمه‌ی نظم گفتار، ص ۹) او با بررسی ویژگی اجباری این اپیستمه‌ها به مفهوم قدرت می‌رسد نمونه‌ای از این نوع بررسی‌های او کتاب کوچک اما ارزشمند نظم گفتارست او در این کتاب که "بحثی‌ست

در زمینه‌ی زبان، سخن و گفتار به معنای موجود کلمه" (همان، ص ۹) نشان می‌دهد که "زبان و گفتار حامل نظم اجتماعی‌ست که خود را بر گوینده تحمیل می‌کند، نظمی همانند نظم موجود در دیگر زمینه‌ها (علوم، اقتصاد، ...)، که حاصل کار کرد اجتماعی قدرت است." (همان، ص ۱۰) به عبارت دیگر علم و دانش و حکمت قابل انتقال با خود نظم مورد علاقه‌ی خود و پدید آورنده‌ی خود را نیز منتقل و مستولی می‌کنند. در این میان کتاب‌ها به عنوان ابزار انتقال علم، بسته‌ی تنظیم شده‌ی قابل حمل دانش همیشه این توهم را ایجاد کرده‌اند که تمام آنچه نوشته در خود دارد بدست می‌آید و مایه‌ی پیشرفت و بهروزی می‌شود، اما اهل علم با فروکاستن نوشته‌ی کتاب به مفاهیم‌اش به آن معنایی که کتاب توهم وجود داشتن را ساخته در اصل نوشته را لخت کرده‌اند و آنچه را که باید بدست بیاورند از دست داده‌اند و تفاله‌ای از آن را با خود برده‌اند آن‌ها جریان نوشتن و نوشته را از دست داده‌اند چیزی که می‌توانست آن‌ها را از دست توهم کتاب، مخزن دانش نجات دهد. والتر بنیامین نیز با آگاهی از این دوسویه و دو نقش جدا اما یکی گرفته شده‌ی کتاب و نوشتار در قطعه‌ی "مأمور قسم خورده‌ی حساب و کتاب" در کتاب "خیابان یک‌طرفه" اش می‌نویسد "هیچ تردیدی نیست که پیشرفت نوشتار پیوسته به ادعاهای قدرت پیچیده‌ی علم و اقتصاد وابسته نمی‌ماند، برعکس، لحظه‌ای فراخواهد رسید که کمیت به کیفیت تبدیل می‌شود و آن وقتی‌ست که نوشتار - که روز به روز بیشتر وارد حوزه‌های نامتعارف و جدید گرافیکی می‌شود- ناگهان به محتوای مناسب خود برسد." (بنیامین، خیابان یک‌طرفه، ص ۲۶) البته نگارنده معتقد به روند پیشرفتی نوشتار و رسیدن به ظهور محتوای مناسب آن‌چنان که بنیامین معتقد است، نمی‌باشد بلکه نوشتار را رخدادی می‌داند که هم‌زمان در جریان ساختاری‌اش هم کلید انقیاد را دارد هم رمز رهایی را، وقتی نوشتار را به مفهوم‌اش فرو بکاهیم در اصل شمارش معکوس انقیاد را آغاز کرده‌ایم و با دقت انتقادی در خود جریان نوشتار امکان یافتن رمز رهایی از توهم مفهوم موجود رستگار کننده و انقیادآور را گشوده‌ایم. اما نکته‌ی مهم این قطعه‌ی بنیامین توجه و سهمی‌ست که نسبت به شاعران قائل می‌شود وقتی که می‌نویسد "در این نوشتار تصویری، شاعران یعنی کسانی که مانند زمان قدیم، اکنون نیز اولین متخصصان نوشتن‌اند" (همان، ص ۲۷) سهم بسزائی دارند. این نقل قول از بنیامین اگرچه معبر خوبی برای ادامه‌ی این متن و ورود به حیطه‌ی شعرجایی که در نظر داشتیم، شد اما باید اذعان کنم که از شعر نوشتن و شعر نوشتن در جهان امروز سخت و سخت می‌شود به‌خصوص در زبان فارسی که چیزی نزدیک به محال شده‌است. زبان فارسی زبان شعر دنیاست زبانی که می‌شود گفت یکی از غنی‌ترین و کهن‌ترین سنت‌های شعری جهان را در خود پرورده است. در چنین زبانی از شعر و شعر نوشتن در حال حاضر همان چیزی نزدیک به محال است.

شعر تلاش عقل فعال و خلاق در برابر نظم سلطه‌گر عقل منفعت‌اندیش و ابزاری‌ست. عقل منفعت‌اندیشی که همیشه جهت‌دار و طرفدارانه عمل کرده و به نوعی به نفع گرفته است به نفع عده‌ای که قدرت و ابزار و رسانه را در دست دارند. شعر برهم زننده و روکننده‌ی دست اهل نفع و قدرت‌ست و جزو آخرین اعمال اسطوره‌ای‌ست که هنوز نفس می‌کشد، اگر پیش از این بیشتر اعمال اسطوره‌ای حتی نوشتن - کتاب‌های مقدس- تحت سلطه و اختیار خدا و خدایان بوده‌اند. شعر این هدیه‌ی خلقت به انسان از همان آغاز با انسان بوده و به دانش رسیده به‌خصوص در زمانه‌ی ما، چرا که در دیروزهای جهان معنادار کردن زندگی در اختیار کتاب‌های خدایان بود. خدایانی که در دنیایی دیگر معنایی برای زندگی ساخته بودند حالا معنای خود را از دست داده‌اند و این شعر و شاعران هستند که با "بازی جنون آمیز نوشتن" (بلانشو، سرگشتگی نشانه‌ها، ص ۱۵۸)، با در کنار هم قرار دادن جدیت و بازی انسان را از هراس پوچی زیست‌اش نجات می‌دهند اگر زندگی آن امر جدی‌ای باشد که معنای کتاب مقدسی‌اش را از دست داده تحمل سخت و از پا درآورنده است. شعر و شاعران بازی بودن این امر جدی را در رفتار و کارشان و در زیبایی‌شناختی کردن آن معنایی دوباره به آن می‌دهند. معنایی انقلابی که زندگی را از زیر سلطه‌ی خدایان آسمان و خدایان قدرت زمینی در می‌آورند. نظم پوچ به‌نفع و امیدهای واهی در برابر شعر رنگ می‌بازند و زندگی یک بازی جدی می‌شود بازی که جز بازی بودن هیچ هدف دیگری ندارد و همان‌طور که در روایت اسطوره‌ای هیوط ما با یک درام الهی، یک نمایشنامه‌ی الهی روبرو می‌شویم که آدم و حوا و سیب ممنوعه‌ای باشد و شیطانی و وسوسه‌ای. زیستن نیز یک بازی می‌شود در ادامه‌ی آن با این تفاوت که دیگر اختیار و عاقبت آن در دست خدایان نیست بلکه در دست خود انسان‌هاست و شاعران تمام تلاش‌های فریبنده و به نفع کسانی را که می‌خواهند معنایی به جز بازی به این نمایش بدهند را رو می‌کنند.

زندگی انسان امروز را از هراس و اندوه، تنها شاعران و بعضی از نویسندگان می‌توانند برهانند، زیستن در غفلت بودن‌ست و شعر تنها امری‌ست که به غفلت‌آوری تمام امور جهان آگاهی دارد حتا از غفلت‌آوری خود نیز با خبر است برای همین هر لحظه جدی بودن خود را هم به بازی می‌گیرد. چه کسی گفته است "ادبیات را بیش از حد به درون خود رانده" (نقل به مفهوم از-؟) گویی می‌خواسته از این غفلت‌آوری خبری دهد،

چرا که مشغول شدن به ادبیات، ادبیاتی که ابزار مبارزه و مقاومت با سلطه‌ی بی‌خبریست، خود می‌تواند راهی به بی‌خبری گردد. در دنیا تنها کتاب‌های شعرند که هیچ‌گاه دور خود هاله‌ای از مخزن دانش نداشته‌اند، چرا که شعر حتی کتاب شده‌اش تن به لخت شدن نمی‌دهد، شعر در معنای کتاب شرکت نمی‌کند بلکه این شکل کتاب است که در خدمت شعر در می‌آید، شعر در معنای کتاب شرکت نمی‌کند که قابل انقال و فرو کاستن شود، شعر تنها در همان صورتی که هست در جایی که فکر می‌کند جایی دارد رخنه و نفوذ می‌کند و گرنه در چیزی از خود به‌جا نمی‌گذارد. شعر با مقاومت در مقابل فرو کاسته شدن به یک هسته‌ی مفهومی و با تضاد داشتن با آن، با اصل علم قابل انتقال، با نظم خفته در علم قابل تقلیل مبارزه می‌کند، شعر کتاب می‌شود اما بسته بندی فرهنگی نه شعر با به خدمت گرفتن شکل کتاب تبدیل به بمبی می‌شود که با باز شدنش شمارش معکوس انفجارش آغاز می‌شود.

قرآن خود متنی انقلابیست، اما با شاعران چندان میانه‌ای ندارد چرا که می‌داند تمام امور و رفتارهای انقلابی یک روز تبدیل به رفتارهای سخت باید و نیاید می‌شوند به جز شاعران، برای همین شاعران را نه به صراحت طرد افلاطونی که بسیار زیرکانه‌تر و ریشه‌ای‌تر از افلاطون به چوب طرد می‌رانند.

و شاعران را مردم جاهل گمراه پیروی می‌کنند
آیا ننگری که آن‌ها خود به هر وادی حیرت سرگشته‌اند. (الشعراء، آیات ۲۲۵ و ۲۲۴)

با این‌که قرآن شاعران را حذف می‌کند اما با تمام قوت و توان از ابزارهای آن‌ها استفاده می‌کند و سود می‌جوید، هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند هنر بلاغی و زبانی قرآن را انکار کند هنر زبانی‌ای که به سمت موسیقی می‌رود. قرآن در نوشتار خود روش شاعران را بر می‌گزیند آن هم در سرزمینی با شاعرانی زبردست و همین امرست که باعث می‌شود از خود در برابر شبهه‌ی شعر بودن و در مقام یک کتاب آسمانی دفاع کند.

وما به او شعر نیاموخته‌ایم و در خور وی نیست، این سخن جز اندرز و قرآنی بیش نیست. (یس، آیه‌ی ۶۹)

آیه‌ی تبت یذا ابی لهب و تب را نگاه کنید، استعاره‌ی آهن‌گین خشم این سطر انسان را تا حدی از دانستن زبان عربی بی‌نیاز می‌کند، موسیقی و آهن‌گاش محتوا را از راه صورت عبور می‌دهد و ارزش‌گذاری می‌کند و معنا در جایی و روشی اتفاق می‌افتد که خانگی شعر است. قرآن با حذف شاعر و استفاده از هنر زبانی، مخاطب خود را در موقعیت پارادوکسیکالی قرار می‌دهد که از یکسو یادآور شاعرانست و از یکسو انکارکننده‌ی آن‌ها و با ورود به سرزمین ایران و پذیرفته شدن اسلام از طرف ایرانیان خود نیز در موقعیت پارادوکسیکال قرار می‌گیرد. قرآن که کتاب باید و نباید مسلمان‌هاست دستور و میل حذف شاعران را دارد و ایرانیان ملت شعر جهان‌اند و این گونه است که در ایران قرآن خوانده می‌شود اما شاعران ستایش و رعایت می‌شوند.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- سرگشتگی نشانه‌ها- گزینش و ویرایش مانی حقیقی - نشر مرکز- چاپ سوم ۱۳۸۴
- ۳- خیابان یک‌طرفه- والتر بنیامین- حمید فرازنده- نشر مرکز- چاپ دوم ۱۳۸۵
- ۴- نظم گفتار- میشل فوکو- باقر برهام- نشر آگه- چاپ دوم ۱۳۸۰